

بدیل سازی، فکرکنش، درس های انقلاب بهمن و چه نبایدکردهای آن



تقی روزبه

مدت هاست که تعمیق بحران همه جانبه اقتصادی و سیاسی و تشدیدین بست و شکاف های حاکمیت، و تسخیر خیابان ها با اعتراض های بی وقفه معلمان و کارگران شاغل و بازنشستگان و پیمانی ها و تهیدستان و جوانان، با فرایند دوقطبی کردن جامعه علیه نظام و انزوای پرشکوه آن، حاکمیت را در وضعیت باخت استراتژیکی و حتی در معرض شکندگی تفوق تاکتیکی و ضرورت درهم شکستن آخرین حربه رژیم یعنی سرکوب و سیاست هراس و رعب افکنی قرار داده است و بتدریج علیرغم افت و خیزهای مقطعی با تعمیق مطالبات و بسط دامنه توده ای خود شاهد تغییر توازن قوا علیه نظام و بسودجنبش ها هستیم. در همین رابطه بحث و اندیشیدن پیرامون بدیل نظام و گفتمان یابی جنبش بیش از پیش اهمیت یافته و اذهان عمومی را به خود مشغول می کند. به موازات چنین روندی و تحت تأثیر خلائناشی از فرسایش قدرت رژیم، اما شاهد تلاش ها و تحرکاتی از سوی برخی جریان های اپوزیسیون و مدعی رهبری (و بیشتر در خارج کشور) برای پرکردن خلأ های در حال پیدایش هستیم

سه ویژگی مهم این نوع ادعاهای خودخوانده و بدیل سازی ها عبارتند از

نخست دورزدن جنبش ها و اقدام از بالای سر آن ها. دوم سخن گفتن بنام کلیت جامعه ای با رویکردها و گفتمان های متعدد و چه بسا متضاد توسط جریان هائی که با همه سایه و روشن های خود متعلق به یک گفتمان هستند. و سوم، شاهد نوعی شکاف، دوگانگی و عدم تجانس بین درونمایه آن چه که در کف خیابان ها و در متن مطالبات جنبش ها جریان دارد با آن چه که در این گونه بیاینه ها و پلانفرم های این اپوزیسیون بازتاب پیدامی کند هستیم. در نتیجه وجود چنین شکاف هائی، آن ها به موج سوارانی تبدیل می شوند که بجای راه رفتن روی پاهای خود و ارائه گفتمان بر پایه تعلقات و و علائق اجتماعی خاص خود، دوست دارند که با غبار آلودکردن و فرافکنی هویت اجتماعی-برنامه ای اخص خود در لابلائی سخن گفتن بنام کلیت جامعه و مقولات عام و مجرددیگر به کنشگری بپردازند. طبعاً چنین رویکردی بدلیل آن که فاقد ریشه لازم در خاک جنبش و مطالبات واقعی آن هست، شکنده، موسمی و حتی مخرب و تشتت آفرین هست. در حالی که اگر با احترام به تکثر و پلورلیستی بودن جامعه ایران و گفتمان های اجتماعی موجود در آن، و فرابندشدموزون و درون جوش جنبش برای پرکردن خلأهای حاصل از مقاومت و مبارزه خویش به

کنشگری می پرداختند و از این منظر در جنبش سراسری ضد استبدادی شرکت می کردند ، به «دموکراسی» خدمت بیشتری می کردند. این ها از جمله درس هائی هستند که تجربه شکست و مسخ شدن انقلاب بهمین به ما یادآوری می کند. در غیر اینصورت «اپوزیسیون» بیش از آن که «پارشاظر» باشد «بارخاطر» خواهد بود.

براین اساس در جامعه متکثری مثل ایران، درس اول دموکراسی آن است که هیچ جریانی و یا شخصیتی به خود اجازه ندهد که بر فراز دیگرگرایش ها و گفتمان ها و طبقات، خویشان را روح و نماینده و سخنگوی کلیت جامعه عنوان کند (این گرایش در شرایط کنونی چیزی جز یک گرایش پوپولیستی خام دستانه و کاذب و در اساس هژمونی طلبانه و هموارکننده مسیر استبداد جدید نیست). اگر سخن از دموکراسی و کاربردشیه دموکراتیک در میان باشد، بجای فرافکنی، ضرورت انطباق شکل و محتوا، از جمله تطابق گفتمان و پایگاه اجتماعی، به عنوان یکی از شروط لازم به میان می آید. در حقیقت دور و نزدیکی یا نسبت میان گفتمان و پایگاه اجتماعی و اهداف نهفته در آن، و روشنگری پیرامون آن از مهم ترین شاخص های حرکت به سمت دموکراسی است. چرا که فرایند دموکراسی چیزی جز مناسبات قدرت بین نیروهای مختلف اجتماعی و برآمده از آرایش نیروهای جامعه و سنگر بندی آن بر پایه بنیان های مطالباتی خود نخواهد بود. ناگفته نماند که در اصل خودگفتمان ها چیزی جز بازتاب دهنده ماهیت مناسبات قدرت نیست. نه فقط دموکراسی که حتی چندو چون همسویی ها، اتحاد عمل ها و توافق های عملی و تأثیرگذار در برابر استبداد حاکم هم می تواند از متن چنین مناسبات و آرایشی بیرون آید و نه با انکار هویت های دیگر و یا فرافکنی هویت خویش به کلیتی کنگ و نامفهوم. مفهوم چنین گزاره ای آن است که نیل به دموکراسی و یک نظام واقعا دموکراتیک بدون گزار دموکراتیک، گزار با پای بندی و تکیه بر موازین دموکراتیک ممکن نیست. آن چه را که فردا در خواهیم کرد حاصل کشت و چگونگی کنشگری اکنون ماست. در حقیقت فرافکنی به مقولات و کلیت های کنگ و نامفهوم، و «وحدت همه با هم» مهم ترین بسترزایش استبداد محسوب می شود. به عنوان مثال احترام به گزار دموکراتیک در شرایط مشخص کنونی به معنی احترام و تمکین به پلورالیسم برنامه ای هم هست. و اگر در این رابطه نگاهی به جنبش های جاری و مطالبات آن ها در خیابان ها و مراکز کار اعم از کارگران، معلمان و تهیدستان پرستاران و یا جوانان و دانشجویان و یا به مبارزات شهروندان در مناطق کرد و بلوچ و ترک و عرب نشین و... داشته باشیم، معلوم می شود که درونمایه اصلی آن ها وقتی به مطالبات کلان گفتمانی و اقتصادی- سیاسی ترجمه شود، در اهدافی چون شکل دادن به یک دولت اجتماعی- اکولوژیک و مشارکتی و برابر حقوق همه جوامع ساکن ایران، مبارزه علیه مناسبات سرمایه داری- نئولیبرالیستی، و تعریف هویت های خود در چهارچوب یک ایران پلورالیستی و چندملیتی، بجای تعاریف تک هویتی و یک بعدی، لااقل در کمیت بزرگی از آن ها، مشترک هستند. باین ترتیب معلوم می شود که در صفوف مبارزه علیه استبداد حاکم و در چهارچوب ظرفی بنام جنبش ضد استبدادی، در عین حال با سویه های متفاوتی از مبارزه و کنشگری و مطالبات در نسبت با بدیل مطلوب خود و شکل دادن به آن در

بستر مبارزات کنونی در جریان است و همین چندگانگی و واقعیت مبارزه ضد استبدادی است که اولاً به دموکراسی یعنی مناسبات بین نیروها و طبقات مختلف جامعه معنای واقعی می‌دهد و ثانیاً حذافصل‌ها و افتراق‌ها و اشتراک‌های آن‌ها را در برابر استبداد حاکم تعیین می‌بخشد. ضمن آن که مبارزه ضد هژمونیک علیه برنامه‌های بورژوائی و مغایر با رادیکالیسم گفتمان خود بخش لاینفک این گونه کنشگری است. حالا چنین رویکردی را مقایسه کنید با آن رویکردی که با ایجاد انجماد مصنوعی زیر چتر همه باهم و یک پلاتفرم بی‌یال و دم و اشکمی که می‌خواهد سخن گو و راهبر همه مردم ایران باشد. یعنی همان چیزی که سیطره آن در انقلاب بهمن به دامگه جنبش تبدیل شد. چنین رویکردی نه فقط به منزله خاموش کردن اخگر سوزان دموکراسی است، بلکه هم چنین به معنی تن سپردن به هژمونی گفتمانی بیگانه با خود، ولو در لباس مبدل برای مات کردن چهره و ماهیت خویش است. اگر فی‌المثل در انقلاب بهمن ولایت مطلقه فقیه و دولت اسلامی با تن پوش جمهوری خواهی کاذب و مصادره آن به میان آمد، در این جا هم گفتمانی داریم ماهیتاً استبدادی اما با لباسی مبدل و چهره‌ای مات شده و یا مدعی دموکراسی خواهی. سوای شکل و محتوای استبدادی، درونمایه چنین گفتمانی هم جز تداوم همان دولت سرمایه داری/نئولیبرالیستی نیست که نقداً با مسکوت گذاشتن مبارزه علیه آن در جامعه‌ای که از سلطه بیداد آن به حرکت در آمده است و نیز تقلیل استبداد به شکل و مسکوت گذاشتن آن، و در یک سترونی کامل، اما در عمل سیاسی در اتحادی تنگاتنگ با مدافعان سلطنت در حال ایفای نقش اسب تروا برای آن و ورود استبداد نوین به متن جامعه است.

گرداب چرخه استبداد

اگر در نظر بگیریم که ما در کشور خود از مشروطیت بدین سو با معضل و سیکل معیوبی بنام چرخه استبداد مواجه بوده ایم که سرنوشت تباه شدن انقلاب بهمن و فاجعه عروج حکومت اسلامی از متن آن نمونه اعلاء و هشدار دهنده چنین خطری است، آن گاه به اهمیت آن نوع و شیوه‌ای از «کنشگری» و معادله معیوبی که خروجی اش جایگزینی استبدادی با استبداد دیگر بوده است پی خواهیم برد. بهمین دلیل است که در این نوشته پیوسته تأکید می‌شود که نفس یک مبارزه ضد استبدادی/دموکراتیک و مبتنی بر آرایش گفتمان‌های متفاوت و صف بندی حول آن‌ها، برای هموار ساختن مسیر پیشروی دموکراسی و نهادی کردن آن از هم اکنون و تمرین و ممارست حول آن در بستر مبارزه علیه استبداد حاکم، به عنوان یک شاخص مهم پای بندی به دموکراسی دارای اهمیت است. چنین رویکردی مستلزم آن است که در مبارزه و آرایش سیاسی، بجای بسیج و جمع آوری نیرو حول برنامه‌های اقتصادی سیاسی و هویتی دموکراتیک، حول عناوین و برساخته‌های پرطمقراقی چون ملت ایران، وطن، مذهب و زبان واحد و هویت‌های یک دست و ماهیتاً استبدادی و دیگر مقولات عام و مشابه آن عمل کنیم که معمولاً هم به بهانه ضرورت تمرکز بر «مبارزه» علیه رژیم حاکم صورت می‌گیرد، اما در واقع و در عمل همانطور که اشاره شد، وسیله سرکوب دیگر گرایش‌ها و برنامه‌ها و اسب تروای پیشروی و کسب هژمونی و فرادستی نیروهای ضد دموکراتیک جدید است. همانطور که مبارزه ضد استبدادی در انقلاب بهمن به اسب تروای نیروی فوق ارتجاعی خمینی و

نهاده‌مذهب تبدیل شد. پذیرش دموکراسی و هموارکردن مسیر آن با پذیرش مفهوم و معنای «اشتراک عمل متفاوت ها» و تنظیم مناسبات فی مابین بر این پایه وجودی و در درون ظرف فراگیر مبارزه ضد استبدادی و با تکیه به یک سری اصول و حقوق و ارزش های مشترک و جهانشمول می گذرد. غرض آن که، در هر صورت ماهیت پلورالیستی جامعه و منافع و رویکردهای معطوف به آن باید برسمیت شناخته شود و مبارزه برای کسب «هژمونی» بر پایه احترام به آن ها صورت گیرد. هرگونه تصاحب یا گزافه گوئی و انحصارطلبی و انکار و نادیده گرفتن واقعیت پلورالیستی جامعه و گفتمان ها، توسط هر جریانی جز تمرین سلوک سرکوب از هم اکنون و مغایر با ادعای دموکراسی خواهی نیست. سوای وجودگفتمان های متفاوت و چه بسا متضاد در جنبش ضد استبداد مذهبی و دموکراتیک، نکته مهم دیگر در مورد گفتمان ها آن است که گفتمان چیزی نیست که در بیرون از جنبش و آزمایشگاه بزرگ مبارزه اجتماعی وجود داشته باشد و بتوان آن را از قفسه بیرون آورده و گردگیری کرد و به جنبش حقه نمود. بلکه بیش از آن، باید بتواند در جنبش و در تعامل با کنشگران نظری و عملی آن به جوشد و در بستر پراتیک جنبش مفصل بندی شود، به نحوی که بازتاب دهنده خواست های واقعی جنبش باشد و گرنه یک گفتمان عاریتی و گذرا خواهد بود که حتی اگر بفرض بتواند چندصباحی هم به مددوپینگ و معجزه مدیاها و حمایت قدرت ها قدبرافرازد. چرا که هیچ نسبت درونماندگاری با ماهیت مطالباتی که مستمرا در خیابان ها و اعتراضات مطرح می شوند نداشته و تنها می تواند به عاملیت و خودکنشگری مردم و مطالبات واقعی آن ها و روندتکوین جنبش، لطمه بزند.

روندتکوین جنبش

الف- فرایند سراسری کردن خود در صحنه مبارزه از طریق پیوند مطالبات مشخص با مطالبات کلان. ب- بهم پیوستن جویبارهای اعتراضی بخش های مختلف از لایه های گوناگون اجتماعی به رودخانه جنبش سراسری. **ج-** شکل دادن به گفتمان متناسب با مطالبات خود و درونمایه جنبش در بستر تعامل و گفتگو با فعالین و کنشگران. **د-** سازمان یابی سراسری با روح شبکه ای-افقی و از جمله ایجاد نهادها و اهرم های هماهنگ کننده در پیوندتنگاتنگ با بدنه جنبش و در تناسب با شرایط طوفانی سرکوب و قابلیت حضور و دوام در عرصه نبردهای نفس گیر

دوسرآمد مطالبات جنبش های اعتراضی

بیش از همه دو شاخه و دو خواست کلان مبارزه علیه استبداد و برای آزادی و دموکراسی، و نیز مبارزه علیه فلاکت و برای عدالت و برابری اجتماعی - نان و آزادی- به عنوان سرآمد مطالبات جلب توجه می کند. از این رو شالوده هر گفتمانی اگر بخواهد که مردمی باشد، باید حاوی این دو عنصر بنیادی و درهم تنیده و به یک اندازه مهم و سرنوشت ساز باشد. این به آن معناست که جنبش نمی تواند به وساطت و میانجی گفتمان ها و نیروها و طبقات دیگری که دغدغه منافع خود را دارند به اهداف خویش برسد و هم چنین بدان معناست که بدون پای بندی به آن ها نمی توان در کنار مردم ایستاد و حامی و همراه صادق آن ها بود. بالاین

همه، همین واقعیت غیرقابل انکار در کف خیابان و بیانیه ها، از دوسو زیر فشار سنگین و خطر تحریف و مصادره شدن قرار دارد: از یکسو از جانب خودرژیم، نه فقط از طریق سرکوب سخت، بلکه هم چنین سرکوب نرم و با مداخله از طریق بدیل تراشی و دوقطبی سازی های مصنوعی بین خود و دیگری «مطلوب». اما در خلاف جهت با آن، آن چه که در عمل صورت می دهد سرکوب شدید جنبش ها و کنشگران و فعالان میدانی و حاملان و حامیان مطالبات و بدیل های مردمی و ضدسیستم است. هدف، هم یافتن دستاویز مناسب برای سرکوب و دفع خطر برآمدن انقلاب و قیام و خیزش سراسری است و هم ایجاد تشنت و تردید در صفوف جنبش. باین ترتیب گرچه در مقام سخن، رژیم مشغول سخن پراکنی و گزافه گوئی پیرامون خطر بازگشت نظام پیشین است، اما در مقام عمل لبه تیزتاجم خود را متوجه سرکوب فعالان و کنشگران جنبش کارگری و چپ ها و روشنفکران و هنرمندان و بطور کلی جریان های ضد سرمایه داری و ضد سیستم و مدافع دو اخگر سوزان جنبش کرده است! البته چنین رفتاری از نظام های مستبد در معرکه مواجهه با بحران و پیش روی جنبش عجیب نیست. همانطور که رژیم شاه هم در دهه قبل از انقلاب به مصداق سنگ را بستن و سگ را گشودن، زندان ها را مملو از فعالین چپ و دمکرات ها کرده بود و در همان حال به روحانیت میدان فراخی برای تبلیغ و فعالیت داده بود. حکمت این گونه گرده افشانی ها و نیز هراس رژیم از فعالان کارگری و معلمان و تهیدستان و نسل های سوخته و زنان و «آینده سازان بدون آینده» که چیزی برای از دست دادن ندارند، نباید برکسی پوشیده باشد: نگرانی از احتمال خیزش انقلابی و سپردن فرجام حکومت اسلامی به موزه تاریخ. آیا تا کنون کسی چیزی در دفاع از مطالبات معلمان علیه سیاست های آموزشی رژیم و از پولی و کالاسازی مدارس و آموزش و پرورش و... و یا دفاع از مطالبات کارگران علیه خصوصی سازی ها و سیاست های نئولیبرالی حاکمیت و نیز دانشجویان، توسط مدافعان و عناصر شاخص گفتمان های موج سوار شنیده و یا دیده است؟! از همین روست که رژیم در ائتلافی منفی با چنین جریان هائی خود نیز رأسا دست به کار غبار آلود کردن فضای سیاسی و گرده افشانی حول و حوش آن ها پرداخته است، تا در فصل شکل گیری گفتمان های بدیل، به خیال خود آن را مدیریت کرده و با قراردادن جنبش های واقعا موجود ضداستبدادی/ضد سرمایه داری در تله باصطلاح گزینش بین خود و آن نوع مدعیان بدیل، در انتخاب بین باصطلاح بد و بدتر، صفوف در حال گسترش جنبش ضداستبدادی-مطالباتی و اقعا موجود را دستخوش تشنت و تردید و انفعال ساخته و نهایتا در زیر سرکوب بی امان از پای بیاندازد. بدیهی است که گذر از وادی واکنش به کنش، مستلزم انطباق شکل آرایش سیاسی با مفادگفتمانی جنبش و خنثی کردن این گونه پارازیت افکنی رژیم از یکسو و مبارزه ضد هژمونیک با گفتمان ها و برنامه های موج سواری بیگانه با خواسته های جنبش و آرایش مستقل صفوف دموکراسی، به عنوان یکی از درس های بزرگ به بادر فتن انقلاب بهمن، از سوی دیگر است. آن ها دو بخش مکمل کنش معطوف به مبارزه علیه چرخه استبداد را تشکیل می دهند: هم مبارزه مستقیم و رودرو با استبداد حاکم و هم مبارزه ضد هژمونیک با

رویکردهای ضددموکراتیک موجود خیزیده در صفوف ضداستبدادی که دو سطح کیفی متفاوت اما مکمل را تشکیل می دهند.

بیگانگی محض با دموکراسی

چنان که می دانیم، حاکمیت ارتجاعی ولایت فقیه چه در نظر و چه در عمل بر صغیرانگاری شهروندان بنانهاده شده است که وظیفه ای جز اطاعت از فرامین مقدس ولی فقیه ندارند. گرچه چنین پدیده ای بیان روشنی از وجود یک استبداد مذهبی تاریک اندیش و دشمنی با آزادی و شکوفائی مردم است، اما دشمنان دموکراسی را همانطور که در تجربه تلخ انقلاب بهمن مورد غفلت قرار گرفت، نباید فقط به دشمنی که مسلط است تقلیل داد و با این تصور واهی و ساده اندیشانه که گویا «دیو چوبیرون رود فرشته در آید». در حقیقت رخنه و رسوخ منجی و منجی گرائی به صفوف جنبش سمی است که معنائی بجز پهن کردن فرش قرمز زیر پای مستبد آتی و عروج یک نظام استبدادی از بطن جنبش ندارد. در نزد بدیل سازان و مدعیان رهبری جنبش، گویا مردمی که دارند کنترل خیابان ها را از چنگ رژیم در می آورند نیاز به وساطت راهبرانی دارند با فره ایزدی و کاریزما در بیرون از خود و بر فراز خویش که بدون دخیل بستن به آن ها، مبارزانشان راه بجائی نخواهد برد. مردمی که توانسته اند بدون توسل به آن ها، در خیابان ها اقتدار رژیم هیولاش ولایت مطلقه را درهم بشکنند و مشغول حک کردن داغ مرگ بر پیشانی خامنه ای و رئیسی هستند و دارند روزانه هزینه و بهای آن را می پردازند، بزعم آن ها سیاهی لشکر و قشون سربفرمانی بیش نیستند که در انتظار از راه رسیدن اسکندری هستند که سیمایشان را در ماه رؤیت کنند. کاوه ای پیدانخواهد شد... کاشکی اسکندری (فاتحی بیگانه) پیداشود

اخیرا بار دیگر از جانب جریانی از این دست بدیل سازان*، بیانیه ای در ادامه سریال های حُباب وار گذشته، از قفسه خاک گرفته بیرون کشیده شد که بیگانگی با دموکراسی و مطالبات معیشتی و عدالت خواهانه مردم در آن موج می زند. نه فقط به دلایل سه گانه مطرح شده در سطور بالا، بلکه علاوه بر آن به دلیل بیرون کشیدن «سلطنت دموکراتیک» از داخل شبکلاه خود! در حالی که نظام سلطنت هم به لحاظ ماهوی، به دلیل موروثی و غیرانتخابی بودن خود (هم چون یک ودیعه الهی) و هم به لحاظ بیلان عملکرد و آزمون تاریخی -لااقل برای جوامع تاریخی و ساکن در این کهن بوم- بیان مجسم استبدادی امان بوده است. و در حقیقت تاریخ سرزمین ما، غیر از سلطه چنددهه اخیر سلسله ولایت فقیه، عمدتاً تاریخ مبارزه با آن بوده است. و از قضا فراموش نکرده ایم که در مبارزه با استبداد سلطنتی بود که جامعه ما در گرداب «چرخه استبداد» گرفتار ولایت مطلقه از نوع مذهبی اش شد. بنابراین عابد و زاهد نمائی هر دو گونه استبداد، از جمله با چسباندن پسوند مشروطه در پس زمینه کهن استبداد آسیائی و مناسبات قدرت مبتنی بر سلطه نهادینه شده در این مرز و بوم، جز خودفریبی، دیگر فریبی و خاک پاشیدن به چشم دموکراسی نیست. هدف را ظاهراً دموکراسی اعلام می کنند، اما در این دموکراسی میزان شده با عرض و طول تختخواب پروکروستس، نظام سلطنتی بهمان اندازه «دموکراتیک» است که مثلاً جمهوری خواهی. و این که گویا در دوره پساپیروزی به

رای مردم گذاشته خواهد شد تا مهردموکراتیک رسماً بر پیشانی آن حک شود. فرض هم آنست که حول چندماده کلی بی بو و خاصیت توافق صورت گرفته است: و حال آن که اولاً آن موادبفرض موردتوافق، هیچ ارتباط معنا داری با دموکراسی ندارند که برعکس در خدمت سترون ساختن آندند. ثانیاً کسی یا جریانی که در دوره حساس و تعیین کننده گذار، هژمونی را بدست آورد این اوست که با توجه به ماهیت و محتوای اجتماعی خود مسیرحرکت را تعیین خواهد کرد و نه وعده ها و قراردادهای بی محتوای روی کاغذ. چنان که اگر خمینی به عنوان یک نیرو و جریان ضددموکراتیک توانست مهر خود را بر انقلاب بهمن و تحولات بعدی آن بکوبد اساساً به علت کسب هژمونی بلامنازع او در دوره گذار و پیشانقلاب بود. او هم آماده بود که اگر برای یکبار هم شده، به عنوان مناسک تأسیس، نظام مدنظرخود را به رای مردم دستخوش توهم و دل بسته به او بگذارد و حتی بسیار هم عجله داشت و آن را برگزارکرد، اما به شیوه ای که یک نیروی ضددموکراتیک و صاحب هژمونی، مناسک «انتخاباتی» را برگزار می کند. این قاعده عمومی عملکرد هر نوع مناسبات قدرت مبتنی برسیطره است که نه فقط فی نفسه نهادسلطنت و یا ولایت فقیه، که خود این گفتمان ها و برنامه ها هم بخشی از همین مناسبات قدرت و بازتاب دهنده آن هستند. قطعاً اگر بفرض طرفداران نظام سلطنتی هژمونی بدست بیاورند، کاری که گردآمدگان این گونه بیانیه ها به سهم خود مسیرآن را هموار می کنند، فرقی نمی کند از تبارجمهوری خواهان شرمگین باشند یا باصطلاح از مشروطه خواهان سلطنتی، بدیهی است که در زدن مهرمشروعیت انتخاباتی، همان طور عمل خواهند کرد که خمینی پس از پیروزی کرد. مگر آن که صف آرائی جنبش ها و نیروهای ضدهژمون و ترقیخواه از هم اکنون حول مطالبات و گفتمان اجتماعی و دموکراتیک خود، بتوانند مانع از آن شوند. بعلاوه، نفس رای دادن به یک نیروی ضددموکراتیک تحت هیچ شرایطی، نه آن را دموکرات می کند و نه به معنی گذارجامعه به وادی دموکراسی است. چنان که خمینی و حکومت اسلامی هم با ادعائی مشابه رای انبوه کسانی را که باو رای داده بودند، نشانه دموکراتیک بودن نظام خود می دانست. گرچه او آشکاراً با مناسک انتخاباتی بالکل غیردموکراتیک چنین ادعائی داشت، ولی حتی اگر مطابق استانداردها عمل می کرد، تأثیری در ماهیت ضددموکراتیک وی نمی داشت.

بهمین دلیل آن چه که در نسبت بین این بیانیه (جنبش ملی تصمیم) و جنبش مشاهده می کنیم چیزی جز بیگانگی با ماهیت و مطالبات جنبش و یک نگاه ابزاری به آن نیست. چنان که در همان ماده اول آمده است: «گذار کامل از جمهوری اسلامی با تکیه به جنبش های اعتراضی مردم»*. می توان پرسید برآستی چه نسبتی بین مطالبات و درونمایه جنبش مردم و آن چه که در کف خیابان ها می گذرد، مثلاً بین دو سرآمد مطالبات آنان با مفاد این بیانیه وجود دارد؟ چه ربط معنادار و درونماندگاری بین دموکراسی و این سرهم بندی برای بازگشت طبقه سیاسی و حاکمه قبلاً سرنگون شده وجود دارد؟ بجز پهن کردن فرش قرمز از هم اکنون در زیرپای استبداداتی؟ آیا جز این است که اگر بنا بر پیشبرد این گونه منشورها باشد، این

جنبش‌ها هستند که باید ابزار بازگشت اربابان جدید باشند؟ محتوای ماده اول، چیزی جز زین کردن جنبش و بیرون کشیدن اخگر سوزان دموکراسی و برابرخواهی آن نیست.

خلاصه آن که، اگر واقعا بدنبال دموکراسی هستیم و عبور از چرخه استبداد و نه استبداد «منور» و مشت آهنین، گریزی از بکارگیری درس‌های مهم شکست انقلاب بهمن بویژه آن چه را که نباید انجام داد نیست. در اصل، بحران کنونی هم در تداوم بحران گذشته و ناکامی در خروج از چرخه استبداد و افتادن به دامچاله حکومت اسلامی است.

این درس‌ها به ما می‌گویند*: دموکراسی علاوه بر پای بندی به یک مجموعه ای از موازین واقعا دموکراتیک و برآمده از تجربه های جهانی و مطالبات تاریخی و پایه ای جنبش های داخلی، با نحوه چیدمان مناسبات قدرت نیروهای اجتماعی و آرایش حول گفتمان های آن ها گره خورده و تعیین سرنوشت می شود. بدون شکل دادن به چنین سنگربندی و پشتوانه اجتماعی از همین امروز، کوبیدن بر طبل هژمونی یک گفتمان همه باهم (که به همه بامن ختم می شود)، جز دویدن به سوی سراب دموکراسی نیست.

شیوه گذار، گذار واقعا دموکراتیک، در تحولات بعدی و امکان دست یابی به دموکراسی و مطالبات پایه ای نقش اساس دارد. مبارزه علیه استبداد در درون جبهه سراسری ضد استبدادی می تواند از مواضع گوناگون و حتی چه بسا ارتجاعی صورت پذیرد که انقلاب بهمن مصداق بارزی از آن بود. مبارزه علیه استبدادحاکم بدون مبارزه ضدهژمونیک علیه برنامه ها و نیروهای دارای ماهیت استبدادی و موجود در درون صفوف جنبش، در مقابله با نظام استبدادی مستقر سترون بوده و تداوم حرکت برمدارچرخه معیوب بازتولید استبداد نوین خواهد بود. نباید فراموش کرد که همسو شدن نیروهای ضددموکراتیک با مبارزه ضد استبدادی، اگر که با مبارزه ضدهژمونیک ترکیب نشود، می تواند خطر تبدیل شدن آن به اسب تروای نفوذ استبداد جدید را فراهم سازد.

ضرورت تجانس ماهوی بین مطالبات پایه ای و فراگیری که در کف خیابان ها و صفوف جنبش و کنشگران و فعالین آن جریان دارد، با گفتمان و موازین متناظر با خود در عرصه سیاسی، از شروط لازم و حیاتی پیشروی دموکراتیک و شاخص مهمی برای محک زدن گفتمان های موجود و مدعی دموکراسی و رهائی است.

برای تهیدستان و کارگران و معلمان و زحمتکشان و جوانان، یعنی آن نه دهگی که مجموعا زندگی اشان در مرز خط فقر و یا حتی برای بخش بزرگی زیر خط فقر قرارداد، دموکراسی با مقولات تجریدی و حقوقی و شیک تعریف نمی شود. برعکس در تجربه زیسته آن ها مرزگذرناپذیری بین مطالبات سیاسی و آزادیخواهانه و اقتصادی و معیشتی وجود ندارد، آن ها دو ترجمان متفاوت از یک واقعیت هستند: سرکوب سیاسی و سرکوب اقتصادی به طور توأمان. آن ها سخت به هم تنیده هستند و این به معنی پیوند جدانشدنی بین دموکراسی سیاسی و اقتصادی است. بنابراین تقلیل گرایی دموکراسی، صرفا به دموکراسی سیاسی یا

اقتصادی با زندگی و واقعیت وجودی آن ها و امرهائی بیگانه هست

و بالأخره آن که نه فقط در ایران و جنبش های جاری در آن که از قضا از جوانبی در این حوزه، یعنی

پیونددموکراسی اقتصادی و سیاسی پیشرو هستند، بلکه در گوشه و کنار جهان که جنبش های ترقی

خواهانه کمابیش جریان دارند، و با افکندن گوشه چشمی به تحولات کشورهای چون شیلی و یا تحولات

اخیرفرانسه و دیگر موارد مشابه در این دهکده جهانی، معلوم می شود که سخن گفتن از دموکراسی بدون

مبارزه علیه نئولیبرالیسم و یکه سالاری سرمایه، و تلاش برای ایجادیک دولت اجتماعی، اکولوژیک و

دموکراتیک، بدون پذیرش واقعیت پلورالیستی جوامع گوناگون درون کشوری و دموکراسی از پائین به بالا

و در سطوح گوناگون خرد و کلان کشوری و منطقه ای و محلی فاقدمعناست. امروزه، بویژه در شرایطی

که سرمایه داری جهانی دستخوش بحران های وجودی شده است، تحولات دموکراتیک با تقویت حتی

الامکان عیاردموکراسی های مستقیم در سطوح گوناگون و با اقدامات گسترده برابری خواهانه و تأمین

اجتماعی و اکولوژیکی، که بدون مهارسرمایه ناممکن هست، گره خورده است

بنظر می رسد که دوستان راست کیش اپوزیسیون ما، نه فقط با اخگرهای سوزان جاری در جنبش های

داخل کشور بیگانه هستند، بلکه با تحولات جهانی و بازتاب آن ها در جنبش های نوین هم بیگانه هستند.

توگوئی در دنیای دیگری زیست می کنند. ممکن است در پاسخ انتقاد به شکاف ژرف بین مطالبات جاری

در جامعه و آن چه که در این گونه بیانیه ها سرهم بندی می شود گفته شود، همان طور که در متن بیانیه

اخیر به طورضمنی آمده، بیش از این مانع وفاق و همگرایی و گسترش دامنه آن می شود. بسیارخوب! چنین

سخنی جز اذعان صریح به وجودگسست گفتمانی بین جنبش واقعا موجود و طیف حاضر در این بیانیه

نیست. چنین پاسخی به معنی تأیید همان گزاره ای است که در این نوشته آمده است: مسیردموکراسی و

عبور از چرخه استبداد با آرایش گفتمان ها حول مطالبات بنیادی خود و شکل دادن به یک مبارزه

ضداستبدادی از این رهگذر گره خورده است. تنها بر این پایه و از منظر رویکردهای متفاوت نسبت به

بدیل، اهمیت پراکسیس دوره گذار و تقویت عاملیت و خودکنشگری مردم، می توان ضمن مبارزه

ضدهژمونیک سازنده، نقاط مماس و مشترکی را بین گفتمان ها برای اتحادعمل های لازم صرفنظر از نوع

و شکل آن یافت، مشروط به آن که در خدمت تقویت جنبش و قوام یافتن جنبش ضداستبدادی باشد

تقی روزبه ۲۰۲۲.۰۷.۱۲

نگاه کنید به بیانیه شوای ملی تصمیم -*

در همین رابطه نگاه کنید به -*

چگونه می توان در سمت درست تاریخ ایستاد؟

http://taghi-roozbeh.blogspot.com/2022/06/blog-post_71.html#more

